

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۴

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۱

بررسی ادله اهل سنت درباره آیه استخلاف و ارتباط آن با عصر ظهور

حامد دژآباد*

چکیده

برخی مفسران و متکلمان اهل سنت کوشیده‌اند برای آن چه پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ رخ داد، مستندات قرآنی بیابند. یکی از این آیات، آیه استخلاف (نور: ۵۵) است که در نظر متکلمان و مفسران اهل سنت جایگاهی ویژه در مبحث خلافت دارد و از جمله مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت ابوبکر و دیگر خلفا به شمار می‌رود. اهل سنت کوشیده‌اند مفاد آیه را به گونه‌ای تحلیل کنند که از یک سو این آیه شریفه فقط بر خلفا منطبق شود و از سوی دیگر به رد و ابطال هر نوع تحلیل و تفسیری که امکان تطبیق بر غیر خلفا وجود داشته باشد بپردازند. بنابراین، معتقدند که در عبارت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خطاب به صحابه و حاضران در عصر نزول است. بر همین اساس، برخی مفسران اهل سنت همچون فخر رازی، حمل آیه بر ائمه شیعه را نادرست قلمداد می‌کنند. آلوسی نیز امام مهدی ﷺ را به دلیل حاضر نبودن در عصر نزول، از مصداق‌های آیه خارج کرده است. اما بر اساس مفاد آیه و احادیث شیعی هماهنگ با ظاهر آیه شریفه، قوم موعود، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و امام مهدی ﷺ و یاران آن حضرتند. این احادیث، وقوع این وعده در صدر اسلام را باطل می‌دانند و وعده را به عصر ظهور امام مهدی ﷺ اختصاص می‌دهند.

واژگان کلیدی

خلافت، اهل سنت، وعده، امام مهدی ﷺ، عصر ظهور.

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (h.dejabad@ut.ac.ir).

یکی از آیاتی که برای اثبات خلافت ابوبکر مورد استناد اهل سنت قرار گرفته، آیه ۵۴ از سوره مبارکه مائده است^۱ که با امام مهدی علیه السلام و عصر ظهور نیز ارتباط مستقیمی دارد. در این آیه شریفه، خداوند متعال خطاب به اهل ایمان می فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند.

در نظر متکلمان و مفسران اهل سنت، این آیه شریفه در مبحث خلافت جایگاهی ویژه دارد و یکی از مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت ابوبکر و دیگر خلفا به شمار می‌رود، چنان‌که زمخشری در کشف و نسفی در مدارک التنزیل و حقائق التأویل این آیه را روشن‌ترین دلیل بر خلافت خلفای راشدین می‌دانند (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۲۵۲؛ نسفی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۵۱۷؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ج ۴، ۶۱). قرطبی نیز به نقل از ابن عربی، دلالت این آیه بر خلافت خلفای اربعه را به همه علمای نسبت داده است (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۲۹۷).

ایچی و جرجانی - از متکلمان اهل سنت - در مقام برشمردن نصوصی که بر امامت ابوبکر دلالت می‌کند، به عنوان اولین دلیل می‌نویسند:

الاول قوله تعالی ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ والخطاب للصحابة (أقل الجمع ثلاثة ووعده الله حق) فوجب أن يوجد في جماعة منهم خلافة يتمكن بها الدين (ولم يوجد) على هذه الصفة (الاخلافة الخلفاء الأربعة فهي التي وعد الله بها). (جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۶۳؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۶۵)

۱. اگرچه در کتاب بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت این آیه بررسی شده، اما نوشتار حاضر با تفاوت‌ها و امتیازاتی به بررسی این آیه پرداخته است. بررسی سندی و دلالتی احادیث، حل برخی شبهات به واسطه موضوع رجعت، بیان همه دلایل اهل سنت و نقد تفصیلی هر یک به ویژه ذیل هر یک از فرازهای این آیه شریفه و دسته‌بندی کامل و دقیق هر دو دیدگاه، امتیازات این نوشتار است.

فخررازی نیز در کتاب کلامی خود، ذیل عنوان «بعض ما نتمسک به فی اثبات إمامة ابي بكر»، این آیه شریفه را اولین دلیل خود قرار داده است (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۸۶). افزون بر کتب کلامی، در کتب تفسیری و غیرتفسیری اهل سنت نیز برای اثبات خلافت و امامت ابوبکر به این آیه استناد شده است. فخررازی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه می نویسد:

دلّت الآیة علی إمامة الأئمة الأربعة. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۳: ابن عربی، بی تا: ج ۳، ۱۳۹۲: جصاص، ۱۴۰۵: ج ۵، ۱۹۱: اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۸، ۶۵: دمشق، ۱۴۱۹: ج ۶، ۷۳: قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۲۹۷)

ابن حجر هیثمی نیز ذیل عنوان «الفصل الثالث فی النصوص السمعیة الدالّة علی خلافته رضی الله عنه من القرآن و السنة» برای تأیید مدعی خود به این آیه شریفه استناد کرده است (نک: هیثمی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۵۰).

از میان معاصران، ابن عاشور، حتی معاویه را هم مصداق این آیه شریفه قلمداد کرده است (نک: ابن عاشور، بی تا: ج ۱۸، ۲۲۹).

اهل سنت کوشیده اند مفاد آیه را به گونه ای تحلیل کنند که از یک سو تنها بر خلفا منطبق شود و از سوی دیگر به رد و ابطال هر نوع تحلیل و تفسیری که امکان تطبیق بر غیرخلفا وجود داشته باشد، پردازند.

اکنون نخست دیدگاه اهل سنت و ادله آنان در اثبات مدعی خود به تفصیل بیان می شود، سپس دیدگاه شیعه بررسی می گردد و به نقد ادله اهل سنت خواهیم پرداخت.

دیدگاه اهل سنت

اهل سنت در تفسیر این آیات بر دو حوزه و محور مرتبط با یکدیگر تکیه کرده اند که عبارتند از: استناد به روایات، و دیگری تحلیل درونی از دلالت آیات.

۱. استناد به روایات

اهل سنت همواره برای تأیید مدعی خود، به روایات یا اقوال صحابه و تابعین استناد می کنند. در این باره نیز در کتب تفسیری و حدیثی آنان چنین شیوه ای دیده می شود. در ذیل این آیه شریفه، روایات و اقوالی از صحابه و تابعین آورده شده است که بر مبنای آنها، به تحلیل و تفسیر می پردازند. آلوسی در کتاب *روح المعانی* مدعی است که روایات اسباب النزولی که ذیل این آیه شریفه نقل شده است، روایات صحیحی هستند (نک: آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۶). این مستندات اکثراً از تابعینی همچون ابوالعالیه و ضحاک نقل شده اند.^۱

۱. عن ابي العالیة فی قوله: «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ



حاکم نیشابوری در کتاب *المستدرک* خود قریب به همین مضمون را که از ابوالعالیه نقل شده به نقل از ابی بن کعب بیان می‌کند و می‌نویسد:

حدثني محمد بن صالح بن هانئ، ثنا أبو سعيد محمد بن شاذان، حدثني أحمد بن سعيد الدارمي، ثنا علي بن الحسين بن واقد، حدثني أبي، عن الربيع بن أنس، عن أبي العالیه، عن أبي بن كعب -رضي الله عنه- قال: لما قدم رسول الله ﷺ وأصحابه المدينة وأوتهم الأنصار رميتهم العرب عن قوس واحدة كانوا لا يبيتون إلا بالسلام ولا يصبحون إلا فيه، فقالوا: ترون أننا نعيش حتى نبيت آمنين مطمئنين لا نخاف إلا الله؟ فنزلت: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...﴾ إِلَى ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ﴾ يَعْنِي بِالنَّعْمَةِ ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۸، ۱۶۵)

بیهقی نیز با همین سند، به این روایت اشاره کرده است (بیهقی، ۱۴۰۸: ج ۲، ۴۸۶). پیداست که این روایت، بخشی از روایت اول است که به نقل از ابوالعالیه آورده شده؛ گویا ابوالعالیه، رأی و اجتهاد خود را به این روایت اضافه کرده است. سیوطی نیز از سدی و براء بن عازب نقل می‌کند که این آیه درباره صحابه نازل شده است:

أخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه عن البراء في قوله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ الآية، قال فينا نزلت ونحن في خوف شديد. (سيوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۵۵؛ رازی، ۱۴۱۹: ج ۸، ص ۲۶۲۸)

قرطبی نیز ذیل این آیه شریفه، به نقل از مالک می‌نویسد:

نزلت في أبي بكر وعمر رضي الله عنهما. (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۲۹۷)

این نظر با مختصر تفاوتی به ضحاک نیز نسبت داده شده است و در تأیید آن به روایتی نبوی به نقل از سفینه تمسک کرده‌اند:

قال الضحاک في کتاب النفاش: هذه الآية تتضمن خلافة أبي بكر وعمر و عثمان و

قَبْلَهُمْ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. قال: كان النبي ﷺ وأصحابه بمكة نحواً من عشر سنين يدعون إلى الله عزوجل وحده و عبادته وحده لا شريك له سراً و هم خائفون لا يؤمرون بالقتال حتى أمروا بعد الهجرة إلى المدينة فقدموا المدينة فأمرهم الله بالقتال وكانوا بها خائفين يمسون في السلاح، و يصبحون في السلاح، فغيروا بذلك ما شاء الله ثم أن رجلاً من أصحابه قال: يا رسول الله، أبدأ الدهر نحن خائفون هكذا ما يأتي علينا يوم نأمن فيه و نضع فيه السلاح؟ فقال رسول الله ﷺ: لن تغبروا إلا يسيراً حتى يجلس الرجل منكم في الملأ العظيم محتبياً ليست فيه حديدة. فأنزل الله ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. فأظهر الله جل و عز نبيه على جزيرة العرب فأمنوا و وضعوا السلاح، ثم إن الله قبض نبيه ﷺ فكانوا كذلك آمنين في إمارة أبي بكر و عمر، و عثمان حتى وقعوا فيما وقعوا و كفروا بالنعمة فأدخل الله عليهم الخوف الذي كان رفع عنهم، و اتخذوا الحجر و الشرط و غيروا غير ما بهم. (دمشقي، ۱۴۱۹: ج ۶، ۷۲؛ سيوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۵۵)

علي لأئهم أهل الايمان وعملوا الصالحات... واحتجوا بما رواه سفينة مولى رسول الله ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً. (همو)

ثعلبی نیز که مدعی است این آیه شریفه بر صحت خلافت ابوبکر دلالت دارد، افزون بر روایت سفینه، به روایت دیگری نیز به عنوان مؤید استناد می‌کند و با سند خود به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌نویسد:

أخبرنا أبو عبدالله عبد الرحمن بن إبراهيم بن محمد الطبرانی بها قال: أخبرنا شافع بن محمد قال: حدّثنا ابن الوشاء قال: حدّثنا ابن إسماعيل البغدادي قال: حدّثنا محمد بن الصباح قال: حدّثنا هشيم بن بشير عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: «الخلافة بعدى في أمّتي في أربع: أبي بكر وعمر و عثمان وعلي».

(ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۷، ۱۱۵)

در بخش بررسی دیدگاه شیعه، به تفصیل به نقد و بررسی تمام آن چه که اهل سنت در حوزه روایات برای اثبات مدعای خود به آن استناد می‌کنند، می‌پردازیم.

۲. تحلیل درونی از دلالت آیه

اهل سنت در این بخش کوشیده‌اند مفاد آیه را به گونه‌ای تحلیل کنند که از یک سو این آیه شریفه تنها بر خلفا منطبق شود و از سوی دیگر، به رد و ابطال هر نوع تحلیل و تفسیری که امکان تطبیق بر غیر خلفا وجود داشته باشد، بپردازند.

آنان بر مبنای روایات، در حوزه تحلیل درونی نیز به فرازهایی از این آیه شریفه استناد کرده‌اند تا مدعای مورد نظر خود را اثبات کنند که این فرازها عبارتند از:

الف) «مِنْكُمْ»

فراز یاد شده، برجسته‌ترین فرازی است که در حوزه تحلیل درونی مورد توجه اهل سنت قرار

۱. ابن عدی نام هشیم را در کتاب خود *الکامل فی ضعف الرجال* ذکر کرده و تصریح دارد که هشیم بن بشیر متهم به تدلیس است (نک: ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۷، ۱۳۷؛ عسقلانی، بی تا - ج ۱۱، ۵۴). ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب *تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس* او را در تدلیس شهره می‌داند (نک: عسقلانی، بی تا - الف: ج ۱، ۴۷؛ ابن عراقی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۹۸). برخی معتقدند قول هشیم، تنها زمانی که بگوید: «اخرنا» حجت است وگرنه نیست: «یدلس كثيراً فما قال فی حدیثه: اخرنا، فهو حجة وما لم یقل فيه اخرنا فلیس بشيء» (مزنی، ۱۴۰۰: ج ۳، ۲۸۳). بعضی نیز گفته‌اند که وقتی هشیم از ابن عمر روایتی نقل کرد نقلش درست است. ذهبی در *میزان الاعتدال* می‌نویسد: «وقال وهب بن جریر: قلنا لشعبة نکتب عن هشیم؟ قال: نعم، ولو حدّثکم عن ابن عمر فصدقوه» (ذهبی، بی تا: ج ۴، ۳۰۷). افزون بر آن چه گفته شد، این گونه روایات با عقیده مشهور اهل سنت مبنی بر تعیین نشدن خلیفه و جانشین توسط پیامبر اکرم ﷺ سازگار نیست. بخاری پس از ذکر روایتی به همین مضمون می‌نویسد: «هذا لم یتابع علیه لان عمر بن الخطاب و علیاً قالا: لم یتستخلف النبی ﷺ» (بخاری، بی تا - الف: ج ۳، ۱۱۷).

گرفته است. آنان معتقدند خطاب در عبارت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به صحابه و حاضران در عصر نزول است و این وعده تنها به مؤمنان صالح از این افراد داده شده است. فخررازی در این باره می نویسد:

دلت الآية على إمامة الأئمة الأربعة وذلك لأنه تعالى وعد الذين آمنوا و عملوا الصالحات من الحاضرين في زمان محمد ﷺ. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۳: آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۵: جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۶۳: تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۶۵)

به نظر می رسد که مبنای این نظر، همان روایاتی است که به نقل از ابی بن کعب و ابوالعالیه به عنوان سبب نزول این آیه شریفه آورده شده است. بر مبنای همین نظر است که بعضی از مفسران اهل سنت، امام مهدی علیه السلام را به دلیل حاضر نبودن در عصر نزول، از مصداق های آیه خارج کرده اند. آلوسی در این باره نوشته است:

الإمام المهدي لم يكن موجوداً حين النزول قطعاً بالإجماع فلا يمكن حمل الآية على وعده بذلك. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۵)

البته اهل سنت در این که «مِنْ» بیانیه است یا تبعیضیه اختلاف دارند، ولی غالباً آن را تبعیضیه می دانند (نک: همو؛ رازی، ۱۴۲۴: ج ۲۴، ۴۱۳؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ج ۵، ۲۰۹). اما برخی همچون زمخشری، ابوحیان اندلسی و بیضاوی معتقدند که «مِنْ» در این جا بیانیه است (نک: زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۲۵۱؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۸، ۶۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۴، ۱۱۲)، بنابراین خداوند متعال به بعضی از مؤمنان صالح از صحابه و حاضران در عصر نزول وعده داده است که آنها را خلیفه روی زمین قرار دهد و این خلافت جز برای خلفای راشدین، برای افراد دیگری از صحابه روی نداد. پس این آیه بر خلافت و امامت خلفای راشدین دلالت می کند.

ب) «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ»

این، دومین فراز مورد توجه اهل سنت است. بعضی از آنان در تلاش برای تطبیق آیه شریفه بر خلفا، تفسیری خاص از این فراز ارائه داده اند تا بتوانند مدعای خود را اثبات کنند. آنان فتوحات صورت گرفته در زمان ابوبکر و عمر را همان استخلاف در زمین (همراه با تمکین) برمی شمردند و آن را دلیلی بر امامت و خلافت خلفای راشدین می دانند. شیخ طوسی به نقل از جبابی و دیگران می نویسد:

واستدل الجبائي، ومن تابعه على إمامة الخلفاء الأربعة بأن قال: استخلاف المذكور

فی الآیة لم یکن إلا هؤلآء، لأن التمکین المذكور فی الآیة إنما حصل فی آیام ابي بکرو عمر، لان الفتوح كانت فی آیامهم، فأبوبکر فتح بلاد العرب و طرفاً من بلاد العجم، و عمر فتح مدائن کسرى الی حد خراسان و سجستان و غیرهما، فإذا کان التمکین و الاستخلاف هاهنا لیس هو إلا هؤلآء الأئمة الأربعة. (طوسی، بی تا: ج ۷، ۴۵۶)

علاء الدین بغدادی نیز همین استدلال را تکرار کرده و می گوید:

و فی الآیة دلیل علی صحة خلافة ابي بکر الصديق و الخلفاء الراشدين بعده، لأن فی آیامهم كانت الفتوحات العظيمة و فتحت کنوز کسرى و غیره من الملوک.... (بغدادی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۳۰۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۳؛ ابن جزی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۷۴)

گفتنی است اهل سنت درباره نوع استخلافی که آیه شریفه از آن سخن می گوید یک صدا و یک کلام نیستند. بعضی از آنان استخلاف را به معنای وراثت از پیشینیان می دانند و برخی دیگر همچون فخر رازی، استخلاف را از نوع استخلاف هارون، داوود و سلیمان با جعل خاص و منصوب از سوی خداوند متعال - که مقام خلیفه الهی باشد - برمی شمردند (نک: رازی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۴۱۴).

ج، «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»

اهل سنت برای تطبیق آیه شریفه بر خلفا، ناگزیرند که فrazها و عبارت های آن را به گونه ای تفسیر کنند که با ادعای شان سازگار باشد. از این رو فخر رازی در بیان معنای تمکین دین می نویسد:

تمکینه ذلك هو أن يؤيدهم بالنصرة والإعزاز. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۴۱۲).

آلوسی نیز که همچون فخر رازی از مدافعان این دیدگاه است، تمکین دین را چنین معنا می کند:

و التمکین فی الأصل جعل الشیء فی مکان ثم استعمل فی لازمه و هو التثبيت و المعنى لیجعلن دینهم ثابتاً مقررراً بأن یعلی سبحانه شأنه و یقوی بتأییده تعالی أركانہ و یعظم أهله فی نفوس أعدائهم الذین یستغرقون النهار و اللیل فی التدبیر لإطفاء أنواره و یستنهضون الرجل و الخیل للتوصل إلى إعفاء آثاره فیکونون بحیث ییأسون من التجمع لتفریقهم عنه لیذهب من البین و لا تکاد تحدمهم أنفسهم بالحیلولة بینهم و بینہ ليعود أثراً بعد عین. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۴)

ثعلبی هم که دلالت این آیه شریفه را بر صحت خلافت ابوبکر آشکار می داند تنها می نویسد:

وَلَيَمَكِّنَنَّ (و لیوطنن) لَهُمْ دِينَهُمْ مَلَّتَهُمُ التی ارتضاها لهم و أمرهم بها. (ثعلبی، ۱۴۲۲:

از نظر این عده از مفسران، قلمرو تمکین دین، محدود به سرزمین‌هایی است که تا پایان خلافت عثمان تصرف شد و ناظر به تمکین دین در سرتاسر عالم نیست.

د) «وَيَبْدِلُهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»

اهل سنت درباره این فراز نیز ناچار شدند این خوف را تنها از کفار و دشمنان دین بدانند تا فتنه‌ها و ناامنی‌های عصر عثمان و علی عليه السلام را توجیه کنند. آلوسی در این باره می‌نویسد:

... لا ينافيه ما وقع في خلافة عثمان و علي - رضي الله تعالى عنهما - من الفتن لأن

المراد من الأمن الأمن من أعداء الدين وهم الكفار كما تقدم. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۵)

وی مدعی است که امنیت موجود در زمان خلفای ثلاثه، امنیتی تام و عظیم بوده است

(همو: ۳۹۷)

فخررازی نیز در تفسیر خود به همین مطلب اشاره دارد:

ويبدلهم من بعد خوفهم من العدو وأما بأن ينصرهم عليهم فيقتلوهم ويأمنوا بذلك

شهرم. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۲)

بعضی از اهل سنت نیز در پاسخ به ناامنی‌هایی که به کشته شدن عمر و عثمان منجر شد، دست به توجیه عجیبی زده‌اند و ادعا کرده‌اند که آن دو به اجل طبیعی که خداوند مقرر کرده مردند. این نوع مردن نیز منافی با امنیت نیست. ابوبکر ابن العربی در این باره می‌نویسد:

أما عمرو و عثمان فجاءهما أجلهما، و ماتاً ميتتهما التي كتب الله لهما، و ليس في ضمن

الأمن السلامة من الموت بأى وجه وقع. (ابن عربی، بی تا: ج ۳، ۱۳۹۴)

وی همچنین در توجیه جنگ‌های دوران امیرالمؤمنین عليه السلام، وجود جنگ را با امنیت منافی

ندانسته است و تنها مالک و صاحب اختیار بودن و نیز سلامت از پیروزی پیر از ذلت را شرط

امنیت می‌داند و می‌گوید:

و أما علي فلم يكن نزاله في الحرب مذهباً للأمن، فليس من شرط الأمن رفع الحرب،

إنما من شرطه ملك الإنسان لنفسه باختياره، و سلامته عن الغلبة المشحونة بالدلة،

كما كان أصحاب النبي بمكة، فأما بعد ما صاروا إلى المدينة فقد آوا إلى الأمن و العزة.

(همو)

دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعه، این آیه شریفه هرگز با مسئله خلافت خلفا ارتباطی ندارد و ادله اهل سنت در

اثبات امامت و خلافت خلفا مخدوش و ناپذیرفتنی است. از آن جا که آنان برای اثبات مدعای خود بر دو ساحت و حوزه، یعنی روایات و تحلیل درونی از آیه تکیه و استناد کرده‌اند، به تفکیک و به ترتیب هر یک از آنها را بررسی می‌کنیم.

۱. بررسی روایات

اهل سنت قول و فعل صحابه و تابعین را حجت دانسته‌اند و برای اقوال آنها اعتبار خاصی قائلند و در همه حوزه‌های علوم اسلامی به اقوال و افعال آنها استناد می‌کنند. اما از دیدگاه شیعه، به طور کلی اقوال آنان حجت شرعی ندارد و نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۲، ۲۶۱).

اما آن چه به تفصیل درباره روایات مورد استناد اهل سنت درباره این آیه شریفه باید گفت، این است که برخلاف ادعای آلوسی - که مدعی است این روایات صحیح و درستند - همه آنها به دلایل زیر ضعیف، همراه با تناقض و غیرقابل استنادند. این دلایل عبارتند از:

الف) روایت منسوب به ابوالعالیه، ضحاک، مالک و سدی که همگی از تابعین هستند، مقطوعه و ضعیف است و هیچ کدام از این اقوال، منتسب به پیامبر اکرم ﷺ و معصوم نیست. بنابراین همگی از حجیت ساقطند. روایت منسوب به ابی بن کعب^۱ و براء بن عازب نیز موقوفه و ضعیفند و این اقوال نیز منتسب به پیامبر اکرم ﷺ و معصوم نیست و بر فرض پذیرش نیز باز اهل سنت نمی‌توانند خلافت خلفای راشدین را بر مبنای آن اثبات کنند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ب) از ظاهر این اقوال چنین برمی‌آید که صرفاً رأی شخصی و اجتهاد این افراد هستند؛ به گونه‌ای که ضحاک، خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام را از این آیه شریفه استنباط کرده است، اما مالک نزول این آیه را صرفاً درباره ابوبکر و عمر می‌داند و گویا عثمان و حضرت علی علیه السلام را به دلیل ناامنی‌های اواخر خلافت عثمان و جنگ‌های زمان حضرت علی علیه السلام از مصداق‌های آیه خارج کرده است. در سوی دیگر، ابوالعالیه تنها از ابوبکر، عمر و عثمان یاد می‌کند. در روایت ابی بن کعب و براء نیز سخن از همه صحابه است و تطبیقی بر خلفا صورت نگرفته است. در حقیقت، درباره زمان تحقق وعده موجود در آیه شریفه اختلاف و تعارض

۱. سند روایت ابی بن کعب به سبب وجود علی بن حسین بن واقد، ضعیف است. ابوحاتم در کتاب *الجرح والتعديل* او را تضعیف کرده است (نک: رازی، بی تا: ج ۶، ۱۷۹). ابن جوزی - مصحح کتاب *زاد المسیر* - نیز درباره سند حدیث ابی می‌نویسد: «إسناده لئین. مداره علی بن حسین بن واقد، و هو لئین الحدیث، ضعفه أبو حاتم» (قرشی بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۳، ۳۰۳).

وجود دارد.

ابوالعالیه و به تبع او برخی مفسران بعدی معتقدند که خداوند این وعده را از اواخر زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه تحقق بخشیده و تا پایان خلافت عثمان امتداد داشته، اما به سبب کفر مردم به نعمت امنیت و تمکین دین و در نتیجه کشتن عثمان به اتمام رسیده است؛ در حالی که ضحاک و به تبع او برخی دیگر بر این باورند که این وعده تا پایان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه داشته است. مالک نیز تحقق وعده را فقط در زمان ابوبکر و عمر می‌داند. این اختلاف‌ها افزون بر این که اجتهاد و رأی شخصی این افراد را نشان می‌دهد، بنیان مدعای اهل سنت در اثبات خلافت خلفا را فرو می‌ریزد.

ج) روایت ابی بن کعب و براء بن عازب درباره زمان تحقق و وقوع این وعده ساکت است. بنابراین، دلیلی بر تخصیص وعده به خلفا وجود ندارد. افزون بر این، مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در روایت ابی روشن نیست. علامه طباطبایی پس از ذکر روایت ابی می‌نویسد:

هو لا يدلّ علی أزيد من سبب النزول وأما أن المراد بالذین آمنوا من هم؟ وأن الله متی
أجزأو ینجز هذا الوعد؟ فلا تعرض له به. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ۱۵۹)

درباره روایت براء نیز باید گفت که افزون بر نامشخص بودن زمان تحقق این وعده، آیه شریفه هیچ‌گونه دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه بر خلاف آن دلالت می‌کند (همو).

د) اگر همان‌گونه که زمخشری، ثعلبی و دیگران ادعا کرده‌اند این آیه بر خلافت خلفا دلالت صریح دارد، پس چرا خود خلفا برای تأیید یا تثبیت موقعیت خود به آن استناد نکرده‌اند؟ چرا هیچ‌یک از صحابه این آیه را بر خلفا تطبیق نداده‌اند؟ روایت سفینه نیز که خود تنها راوی این روایت و سعید بن جمهان نیز تنها راوی سفینه است، سنداً و دلالتاً بی اعتبار است زیرا:

یکم. با وجود این که این روایت دواعی نقل زیادی داشته است، تنها از سفینه نقل شده است و از سفینه نیز تنها سعید بن جمهان نقل کرده است؛ چنان که ترمذی پس از ذکر آن می‌نویسد:

لا نعرفه إلا من حدیث سعید بن جمهان. (ترمذی، بی تا: ج ۸، ۴۴۱)

در صحیحین نیز این روایت نقل نشده است و روی گردانی بخاری و مسلم با وجود انگیزه بالای آنان برای نقل این‌گونه روایات، نشان از ضعف و بی اعتباری اش نزد آنان است. ابن تیمیه نیز در کتاب *منهاج السنة النبویة* به شهرت نداشتن این روایت تصریح دارد (حزانی، ۱۴۱۶: ج ۴، ۴۶۴).

دوم. در وثاقت سعید بن جُمهان اختلاف و تردید جدی وجود دارد. ابن ابی حاتم درباره او می نویسد:

سمعت أبي: يقول سعيد بن جهمان شيخ يكتب حديثه ولا يحتج به. (رازی، بی تا: ج ۴، ۱۰)

ابن حجر نیز نوشته است:

عن أحمد: «أته سئل عنه فلم يرضه فقال باطل و غضب» وقال الساجي: «لا يتابع على حديثه» وقال ابن معين: «روى عن سفينة أحاديث لا يروها غيره» وقال البخاري: «في حديثه عجائب» (عسقلانی، بی تا: ج ۴، ۱۳)

ذهبی تصریح دارد که سعید را گروهی از رجالیون تضعیف کرده اند:

قوم يضعفونه. (ذهبی، بی تا: ج ۲، ۱۳۱)

سوم. این روایت با روایات گوناگونی که بخاری و مسلم و دیگران مبنی بر وجود دوازده امیر و خلیفه بعد از رسول الله ﷺ نقل کرده اند تعارض دارد. در این روایت مشهور به نقل از جابر بن سمره آمده است:

قال رسول الله ﷺ: لا تزال هذه الأمة مستقيم أمرها ظاهرة على عدوها حتى يمضي منهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش فلما رجع إلى منزله أته قريش قالوا: ثم يكون ماذا؟ قال: ثم يكون الهرج.^۱ (بخاری، بی تا: ج ۶، ۲۶۴۰؛ قشیری نیشابوری، بی تا: ج ۱۴، ۵۲؛ شیبانی، بی تا: ج ۴۵، ۲۸۰؛ سجستانی، بی تا: ج ۴، ۱۷۰؛ ترمذی، بی تا: ج ۸، ۴۲۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۵۳)

در بعضی از این روایات تصریح شده است که رسول الله ﷺ در عرفات و در حجه الوداع که روزهای پایانی حیات آن حضرت بود، این سخن را بیان فرمودند (نک: احمد بن حنبل، ج ۴۵، ۲۸۰ و ۳۷۱). در روایات صحیح دیگری نیز از دوازده خلیفه سخن به میان آمده است. احمد بن حنبل به نقل از مسروق می نویسد:

كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَهُوَ يُقْرَأُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ

۱. قاضی نورالله شوشتری در کتاب *احقاق الحق* به ۳۶ طرق این روایت (روایت جابر) از منابع متعدد اهل سنت اشاره کرده است و به روایات مشابه آنها همچون روایت مسروق و... نیز پرداخته است (نک: شوشتری، ۱۴۰۹: ج ۱، ۱۳). مؤلف کتاب *الخلفاء اثنا عشر* که به تفصیل به این موضوع پرداخته، این حدیث را به نقل از ۱۵ صحابی و همگی از طریق اهل سنت ذکر کرده است. گفتنی است روایت جابر بن سمره به تنهایی از ۱۰۱ طریق نقل شده است و مجموع طرق به این ۱۵ صحابی ۱۲۴ طریق است (نک: باقری، ۱۴۲۷: ۴۵). اهل سنت در شرح و توضیح این احادیث، سخنان متفاوت و متناقضی بیان کرده اند، اما از دیدگاه شیعه، دلالت این احادیث روشن است و جز بر امامان شیعه تطبیق نمی شود (نک: مظفر، ۱۴۲۲: ج ۶، ۲۷؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۹۳).

هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمْ يَمَلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: مَا سَأَلْنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّا عَشْرَ كَعْدَةٍ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (شيباني، بی تا: ج ۸، ۳۸۱؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ج ۴، ۵۴۶)

بنابراین، روایت سفینه اعتماد ناپذیر و ضعیف است؛ اگرچه روایت او اصولاً ناظر به این آیه شریفه نیست.^۱

ه) در تفاسیر اهل سنت به سبب نزول دیگری اشاره شده است که موضوع را جزئی تر روشن می کند و ما را به نتیجه ای غیر از اجتهادهای یاد شده می رساند. در این سبب نزول آمده است که پس از جلوگیری مشرکان از ورود مسلمانان به مکه در سال حدیبیه (ششم هجری)، مسلمین آرزو کردند که شهر مکه را فتح کنند و با امنیت وارد شهر شوند. پس از این بود که این آیه شریفه نازل شد. مقاتل بن سلیمان در این باره می نویسد:

وذلك أن كفار مكة صدوا المسلمين عن العمرة عام الحديبية فقال المسلمون: لو أن الله - عز وجل - فتح علينا مكة ودخلناها آمنين فسمع الله - عز وجل - قولهم فأنزل الله - تبارك وتعالى -: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». (ازدی مروزی، ۱۴۲۳: ج ۳، ۲۰۶)

وی بر همین اساس، مصداق «ارض» در «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ» را تنها محدود به شهر مکه کرده است و می نویسد:

﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی أرض مكة. (همو)

در تفسیر ابن ابی حاتم، این قول به سدی نسبت داده شده (نک: رازی، ۱۴۱۹: ج ۸، ۲۶۲۷) و در تفسیر تنویر المعباس نیز همین مطلب آورده شده است (نک: ابن عباس، بی تا: ۲۹۸). بر اساس این نظر که وعده استخلاف و تبدیل خوف به امنیت را محدود به شهر مکه می داند، بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری وعده خداوند محقق شد و صحابه و مسلمانان همگی از نعمت استخلاف و تمکین دین و نیز رفع خوف بهره مند شدند.^۲ بنابراین نظر، دیگر وجهی

۱. سعید بن جهمان روایت دیگری از سفینه نقل کرده است که بر نص جلی در اثبات خلافت سه خلیفه اول دلالت دارد، اما بعضی از محدثین اهل سنت همچون بخاری صراحتاً این روایت را رد کرده اند. بخاری می نویسد: «حشر بن نباته: سمعت سعید بن جهمان عن سفينة ان النبي ﷺ قال لابي بكر وعمر و عثمان: هؤلاء الخلفاء بعدى، وهذا لم يتابع عليه لان عمر بن الخطاب و علياً قالوا: لم يستخلف النبي ﷺ» (بخاری، بی تا الف: ج ۳، ۱۱۷).

۲. بر این اساس، استخلاف در این آیه شریفه به معنای وراثت از پیشینیان است، چنان که درباره استخلاف بنی اسرائیل آمده است: «قال موسى لقومه استعيبوا بالله و اضربوا إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين * قالوا أوذينا من قبل أن تأتينا و من بعد ما جئتنا قال عسى ربكم أن يهلك عدوكم و يستخلفكم في الأرض فينظركم كيف تعملون»



برای تخصیص وعده به برخی صحابه وجود ندارد.

و نکته درخور تأمل درباره روایات اسباب نزولی که در کتب اهل سنت درباره موضوع محل بحث وجود دارد، تعارضاتی است که در این باره به چشم می خورد. در تفاسیر روایی اهل سنت به نقل از عطیه روایت شده که مصداق این آیه شریفه، اهل بیت علیهم السلام هستند. ابن ابی حاتم و سیوطی در تفاسیر خود می نویسند:

ذکر عن عبیدالله بن موسی، أنبأ فضیل بن مرزوق، عن عطیة فی قوله ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ قال: اهل بیت هاهنا و أشار بیده إلى القبلة. (رازی، ۱۴۱۹: ج ۸، ۲۶۲۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۵۵)

حاکم حسکانی نیز به نقل از ابن عباس می نویسد:

عن السدی عن ابن عباس فی قوله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إلى آخر الآیة، قال: نزلت فی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۵۳۷)

این تعارضات و اختلافات - که در قسمت «ب» و «د» نیز به آنها اشاره شد - ضعف و سستی ادعاهای اهل سنت را بیش از پیش نمایان می سازند.

ز) در کتب روایی و غیرروایی شیعه، روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که با مدعای اهل سنت ناسازگار است و اهل سنت به دلیل حدیث متواتر ثقلین باید به روایات منقول از اهل بیت توجه کنند و نمی توانند به راحتی از آنها بگذرند. افزون بر هماهنگ بودن روایات موجود از اهل بیت علیهم السلام در کتب شیعه با ظاهر آیه شریفه، روایاتی از اهل سنت نیز آنها را تأیید می کنند که در ادامه خواهد آمد.

بر اساس احادیث شیعی، قوم موعود، ائمه اطهار علیهم السلام و امام مهدی علیه السلام و یاران آن حضرتند. در این احادیث، وقوع این وعده در صدر اسلام ابطال شده است و وعده را به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اختصاص می دهد.

شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین* روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت قوم موعود را امام مهدی علیه السلام و یاران ایشان بیان می کند. در این روایت آمده است که سدید صیرفی، مفضل بن عمر، ابوبصیر و ابان بن تغلب به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند. امام علیه السلام پس از مقایسه اجمالی ویژگی های امام مهدی علیه السلام با بعضی از

(اعراف: ۱۲۹) و به معنای استخلاف ویژه که برای انبیا و اوصیا از سوی خداوند متعال وضع و جعل می شود و آنها را به طور خاص نماینده خود در زمین قرار می دهد نیست. تفصیل بیشتر درباره انواع استخلاف در ادامه خواهد آمد.

انبیا،^۱ در تفصیل مقایسه عصر حضرت نوح علیه السلام با عصر ظهور می فرماید: «خداوند متعال برای این که مؤمنان واقعی از دیگران شناخته شوند، نجات حضرت نوح و اصحابش را چند بار به تأخیر انداخت تا این که افراد و گروه های زیادی که ایمان آورده بودند ولی دچار سوءسیرت بودند، مرتد شدند و فقط هفتاد و اندی مؤمن واقعی و خالص باقی ماندند تا شایسته دریافت وعده خداوند متعال (استخلاف در زمین، تثبیت دین و تبدیل خوف به امن) شدند. این وعده ها تنها سزاوار این عده از مؤمنان بود. هدف از استخلاف، تمکین دین و جامعه امن نیز تحقق عبادت خالصانه به عنوان هدف آفرینش است. اگر در میان مؤمنان، رگه های پنهان نفاق باشد، با تشکیل جامعه امن زمینه بروز این نفاق فراهم می آید و آنان برای طلب ریاست، به کشمکش و فتنه گری می پردازند و در پی آن، هدف اصلی که عبادت خالصانه خداوند است از دست می رود. درباره امام مهدی علیه السلام نیز چنین است؛ آن قدر غیبت او طولانی می شود تا موحدان ناب از دیگران جدا شوند. آن گاه وعده خداوند متعال سر می رسد و استخلاف همراه با تمکین دین و امنیت محقق می شود.» سخن که به این جا رسید، مفضل بن عمر از امام علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا، این نواصب گمان کنند که این آیه درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است. امام فرمود:

لَا يَهْدِي اللَّهُ فُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا
بِإِنْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي
عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَفِي عَهْدٍ عَلَيَّ علیه السلام مَعَ ازْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتْنِ الَّتِي تُتَوَرَّفِي
أَيَّامِهِمْ وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ. ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ علیه السلام: «حَتَّى
إِذَا اسْتَيْسَأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ۳۵۶)

شیخ طوسی نیز این حدیث را با سند خود بیان کرده است (نک: طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۷).
با توجه به این حدیث شریف، این وعده هنوز تحقق نیافته و مدعی اهل سنت در تطبیق این آیه شریفه بر خلفا نادرست است.
طبرسی نیز در مجمع البیان روایاتی نقل می کند که مؤید مطالب یاد شده است.
وی می نویسد:

المروی عن أهل البيت علیهم السلام أنها في المهدي من آل محمد علیهم السلام. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۰۷، ۲۴۰)

۱. «إن الله تبارك و تعالی أدار للقائم منا ثلاثة أدارها في ثلاثة من الرسل علیهم السلام قدر مولده تقدير مولد موسى علیه السلام و قدر غيبته تقدير غيبة عيسى علیه السلام و قدر إبطاءه تقدير إبطاء نوح علیه السلام و جعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح أعنى الخضر علیه السلام دليلاً على عمره.» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ۳۵۴)

وی همچنان به نقل از عیاشی می نویسد:

روی العیاشی یاسناده عن علی بن الحسین علیه السلام أنه قرأ الآية وقال هم والله شيعتنا أهل البيت يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منا وهو مهدي هذه الأمة وهو الذي قال رسول الله ﷺ: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظمناً وجوراً. وروی مثل ذلك عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام. (همو)

نعمانی نیز با سند خود از امام صادق علیه السلام همین مطلب را نقل می کند و می نویسد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ. (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۴۰، بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۸۹)

کلینی هم در کتاب کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کرده است که ائمه علیهم السلام مصداق این آیه اند:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قَالَ: هُمْ الْأَيُّمَةُ. (کلینی، ۱۴۶۲: ج ۱، ۱۹۴ و ۲۵۰)

علی بن محمد خزاز قمی - شاگرد شیخ صدوق - به نقل از جابر بن عبدالله انصاری، روایتی بیان می کند که در ماجرای جنگ خیبر، جندب یهودی پرسش هایی را با پیامبر اکرم ﷺ میان گذاشت. یکی از این پرسش ها درباره جانشینان پس از پیامبر اکرم ﷺ بود که ایشان بعد از این که با ذکر نام، جانشینان بعد از خود را معرفی کردند، آیه و وعد (آیه محل بحث) را تلاوت فرمودند تا به دیگران بفهمانند که منظور این آیه شریفه ائمه علیهم السلام است^۱ (خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۵۸). روایات دیگری نیز در منابع شیعی وجود دارد که همسو با روایات یاد شده است (نک: مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۷، ج ۳۶، ۹۶ و ۲۴۰، ج ۴۳، ۳؛ حویزی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۶۱۹؛

۱. «عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخل جندب بن جنادة اليهودي من خيبر على رسول الله ﷺ فقال: يا محمد، فأخبرني بالأوصياء بعدك لأتمسك بهم، فقال: يا جندب، أوصيائي من بعدي بعدد نبياء بني إسرائيل، فقال: يا رسول الله، إنهم كانوا اثني عشر هكذا وجدنا في التوراة، قال: نعم، الأئمة بعدي اثنا عشر. فقال: يا رسول الله، كلهم في زمن واحد؟ قال: لا، ولكنهم خلف بعد خلف. قال جندب: يا رسول الله، قد وجدنا ذكرهم في التوراة وقد بشرنا موسى بن عمران بك وبالوصياء بعدك من ذريتك، ثم تلا رسول الله ﷺ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ». (خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۵۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۳۰)

طوسی، (۱۴۱: ۱۷۷).

از مجموع این روایات نتیجه می‌گیریم که اولاً: ادعای اهل سنت در تطبیق آیه شریفه به دوران خلفا نادرست است. دوم این‌که قوم موعود، مؤمنان و موحدان نابی هستند که از امتحان‌های الهی سربلند بیرون آمده‌اند. سوم این‌که وعده خداوند در این آیه شریفه، به عصر ظهور منطبق نیست.

در کتاب‌های اهل سنت نیز روایاتی به همین مضامین وجود دارد که همسو با روایات شیعه و مؤید آنهاست.

ابن ابی حاتم و سیوطی در تفاسیر خود می‌نویسند:

ذکر عن عبید الله بن موسی، أنبأ فضیل بن مرزوق، عن عطیة فی قوله ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ قال: أهل بیت هاهنا و أشار بیده إلى القبلة. (رازی، ۱۴۱۹: ج ۸، ۲۶۲۸: سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۵۵)

حاکم حسکانی نیز به نقل از ابن عباس می‌نویسد:

عن السدی عن ابن عباس فی قوله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إلى آخر الآية، قال: نزلت فی آل محمد عليهم السلام. (حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۵۳۷)

بعضی از روایات اهل سنت نیز که ذیل آیه شریفه محل بحث آورده شده و با روایات شیعه همسوست بر تطبیق آیه شریفه به عصر ظهور - که دین اسلام فراگیر می‌شود و بر سایر ادیان چیره می‌گردد - دلالت دارد.

قرطبی و دیگران در حاشیه همین آیه، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نویسند:

زویت لی الأرض فرأیت مشارقها و مغاربها و سیلغ ملک امتی ما زوی لی منها. (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۲۹۸: دمشق، ۱۴۱۹: ج ۶، ۷۱: آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۳: حمیدی، ۱۴۲۳: ج ۳، ۳۹۹) زمین برای من جمع شد و مشرق و مغرب آن را دیدم و به زودی فرمان‌روایی امت من تمام زمین را فرا خواهد گرفت.

روایت دیگری نیز که بعضی از مفسران اهل سنت در این باره ذیل این آیه شریفه بیان

۱. عجیب است که آلوسی تنها به ذکر روایت عطیه بسنده کرده و آن را بدون ذکر دلیل، غیر قابل استناد می‌داند. وی می‌نویسد: «ورد من طریقنا ما یستأنس به لهم فی هذا المقام لکنه لا یعول علیه ایضاً مثل أخبارهم و هو ما أخرجہ عبد بن حمید عن عطیة أنه علیه الصلاة و السلام قرأ الآية فقال: أهل البیت هاهنا و أشار بیده إلى القبلة: از طریق ما روایتی در این باره همسو با روایات شیعه نقل شده است که به این حدیث همچون احادیث شیعه اعتمادی نیست...» (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۶). این در حالی است که روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت با همین مضمون نقل شده است که به تعدادی از آنها اشاره شد. لذا آلوسی نمی‌تواند به راحتی از کنار این روایات عبور کند.

کرده‌اند، همسو با احادیث یاد شده، مدعای شیعه را اثبات می‌کند. قرطبی، ماوردی، میبیدی و دیگران به نقل از مقداد بن اسود می‌نویسند:

هیچ خانه‌ای نیست مگر آن‌که خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند که یا عزیز را عزتمند و ذلیل را خوار می‌کند یا خداوند آنها را عزیز کرده از اهل اسلام قرار می‌دهد یا ذلیلشان می‌کند تا به دین گردن نهند. (قرطبی، ۱۳۶۴؛ ج ۳، ۳۰۰؛ ماوردی، ۱۴۲۸؛ ج ۳، ۱۸؛ میبیدی، ۱۳۷۱؛ ج ۶، ۵۵۹)

دو روایت اخیر، گسترهٔ جغرافیایی تمکین و تثبیت دین را - که تمام زمین باشد - مشخص کرده است و دلالت دارند که این وعده در عصر ظهور - که دین اسلام همهٔ زمین را فرا خواهد گرفت - تحقق پیدا خواهد کرد.

ممکن است این اشکال به ذهن متبادر شود که چگونه این وعده منحصر به عصر ظهور می‌شود، در حالی که در بعضی از روایات فریقین، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام به عنوان قوم موعود نام برده شده‌اند؟ چگونه در بعضی روایات، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و در بعضی دیگر امام مهدی علیه‌السلام و اصحابش به عنوان قوم موعود آورده شده‌اند؛ آیا این تناقض نیست؟ در پاسخ به این اشکال سه پاسخ را می‌توان بیان کرد:

۱. وعدهٔ خداوند به همهٔ ائمه علیهم‌السلام است، ولی وقوع وعده در زمان امام مهدی علیه‌السلام خواهد بود؛ همچون وقتی که گفته می‌شود قبیلهٔ بنی فلان، فلان شخص را کشتند که منظور، بعضی از افراد آن قبیله است. طبرسی در این باره می‌نویسد:

لا ینافی عدم حصوله للکل لأن الکلام نظیر بنو فلان قتلوا فلاناً. (نک: آلوسی، ۱۴۱۵؛ ج ۹، ۳۹۶)

شریف لاهیجی نیز نوشته است:

در واقع و نفس الامر خلافت آن جناب همان خلافت جمیع ائمهٔ هدی علیهم‌السلام است، لهذا خلافت آن حضرت را تعبیر کرد به خلافت ائمهٔ هدی علیهم‌السلام. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳؛ ج ۳، ۳۰۶)

۲. روایاتی که ائمه علیهم‌السلام را به عنوان قوم موعود معرفی کرده‌اند، روایاتی تأویلی و از باب جری و تطبیق هستند. شاهد این مطلب روایت منقول از عبدالله بن مسعود است که آیهٔ محل بحث را تنها بر امام علی علیه‌السلام تطبیق داده است. در این روایت که در منابع شیعه و سنی ذکر

۱. آلوسی این مطلب را به طبرسی نسبت داده است، اما نگارنده آن را در دو تفسیر طبرسی نیافت. گفتنی است آلوسی به این مطلب اشکالی نکرده و آن را بدون پاسخ رها کرده است.

شده، آمده است:

عن عبد الله بن مسعود قال: وقعت الخلافة من الله عز وجل في القرآن لثلاثة نفر: لآدم عليه السلام لقول الله عز وجل: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ يعني آدم، والخليفة الثاني داود لقوله تعالى: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۲ يعني أرض بيت المقدس. والخليفة الثالث علي بن أبي طالب لقول الله تعالى: «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۳ (حسكاني، ۱۴۱۱: ج ۱، ۹۸: مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳۶، ۹۶)

۳. پاسخ سومی که وجود دارد و به نظر نگارنده بهتر و قوی تر از دو پاسخ پیشین است^۱ پاسخی است که شواهد و قراین زیادی از روایات مؤید و ناصر آنند. قوم موعود در این آیه شریفه، ائمه اطهار علیهم السلام - که امام مهدی علیه السلام نیز از آنهاست - و نیز اصحاب آنها در آخر الزمان هستند. این وعده در آخر الزمان در حق همگی آنان به وقوع خواهد پیوست؛ بدین صورت که مطابق با روایات متواتر، ائمه اطهار علیهم السلام در آخر الزمان رجعت خواهند کرد و وعده های خداوند متعال در این آیه شریفه (وعده استخلاف، تمکین دین و امنیت کامل) برای آنان و اصحاب و شیعیانشان به طور کامل صورت خواهد پذیرفت.

شیخ حر عاملی در کتاب *الانقضاء من الهجعة بالبرهان علی الرجعة* که به طور تفصیلی به موضوع رجعت پرداخته است، در کنار عنوان «الباب العاشر فی ذکر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة فی الاخبار بالرجعة لجماعة من الأنبياء و الائمة علیهم السلام»، ۱۷۸ روایت از منابع گوناگون را بیان می کند که مضمون و محتوای همگی این احادیث بر رجعت ائمه اطهار علیهم السلام در آخر الزمان و حکومت بر همه زمین دلالت دارد. شیخ حر عاملی پس از بیان این احادیث می نویسد:

اینها حدیث هایی است که با کمی فرصت و کمبود کتاب های لازم، فعلاً در دسترس من بود و بدون شک اینها از حد «تواتر معنوی» متجاوز است. حدیث های ابواب قبل و بعد هم دلالت بر مطلوب دارد و عقل محال می داند که تمام راویان این احادیث دروغ گفته باشند. با این که شاید احادیثی که به ما نرسیده بیش از اینها باشد. کدام عاقل است که احتمال بدهد همه این راویان دروغ گفته اند و همه این نویسندگان کتاب های معتبری که این احادیث را صحیح دانسته اند، اشتباه کرده اند، یا این که این همه حدیث های صریح را تأویل کند با این که اینها از اخباری که در تعیین هر یک از ائمه وارد شده زیادتر و واضح تر و صریح تر است و در هیچ مسئله ای راجع به اصول یا

۱. اگرچه دو پاسخ پیشین صحیح اند، اما ورود به حوزه مجاز و تأویل است.

فروع دین بیش از این آیه و خبر وارد نشده است. (حزاعلی، ۱۳۶۲: ۳۹۱)

بنابراین، با پذیرش موضوع رجعت که از مسلمات مذهب شیعه است، هیچ تعارضی میان روایات مورد استناد شیعه وجود ندارد و همه آنها بر انحصار وعده به عصر ظهور و نفی تحقق وعده در عصر خلفا دلالت دارند.

با توجه به مطالب یاد شده، سستی مناقشه فخر رازی - که حمل آیه را بر ائمه علیهم السلام باطل اعلام کرده است - روشن می شود. وی می نویسد:

و عن الخامس (حمل الآية على الأئمة): أنه باطل لوجهين: أحدهما: قوله تعالى: ﴿مِنْكُمْ﴾ يدل على أن هذا الخطاب كان مع الحاضرين وهؤلاء الأئمة ما كانوا حاضرين. الثاني: أنه تعالى وعدهم القوة والشوكة والنفوذ في العالم ولم يوجد ذلك فيه فثبت بهذا صحة إمامة الأئمة الأربعة. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۴)^۱

۲. بررسی «تحلیل درونی از دلالت آیه»

همان گونه که بیان شد، اهل سنت افزون بر استناد به روایات، برای تأیید مدعای خود به فرازهایی از آیه شریفه استناد کرده اند که هر یک از آن فرازها، بر اساس دیدگاه آنان به تفصیل تبیین شد. اما از دیدگاه شیعه، هیچ یک از این فرازها بر آن چه اهل سنت ادعا می کنند دلالت ندارد و فرازها و تعابیر به کار رفته در آیه شریفه قابل انطباق با عصر خلفا نیست. در ادامه، هر یک از این فرازها را به تفکیک بررسی خواهیم کرد.

الف) بررسی فراز «مِنْكُمْ»

اهل سنت بر این باورند که خطاب در عبارت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به صحابه و حاضران در عصر نزول است و این وعده فقط به مؤمنان صالح از این افراد داده شده است. بر همین اساس، بعضی از مفسران اهل سنت همچون آلوسی، امام مهدی علیه السلام را به دلیل حاضر نبودن در عصر نزول، از مصداق های آیه خارج کرده اند.

اما از دیدگاه شیعه، خطاب در این آیه شریفه، به حاضران در عصر نزول اختصاص ندارد، بلکه خطاب به همه مسلمانان در تمامی اعصار است که به بعضی از آنان که دارای ایمان و عمل صالحند، وعده استخلاف و... داده شده است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۱).

منشأ اشتباه اهل سنت، خلط میان خطابات فردی قرآن با خطابات اجتماعی است. در

۱. پاسخ دلیل اول فخر رازی در بخش بررسی فراز «منکم» به تفصیل بیان خواهد شد.

خطاب‌های اجتماعی - که اکثر خطاب‌های قرآن این چنین است - نظر به صفات و اوصاف اشخاص است، به گونه‌ای هر کس را در هر زمان که متصف به آن اوصاف باشد دربر می‌گیرد. علامه طباطبایی در پاسخ به این اشکال که چگونه امام مهدی عج و افراد عصر ظهور مخاطب آیه‌اند، با وجود آن‌که در عصر نزول حضور نداشته‌اند، می‌نویسد:

این پرسش ناشی از این است که پرسش‌کننده میان خطاب‌های فردی با خطاب‌های اجتماعی خلط کرده؛ چون خطاب دو جور ممکن است متوجه اشخاص شود: یکی این‌که اشخاصی را مورد خطابی قرار دهند، بدین جهت که خصوصیات خود آنان مورد نظر است؛ دیگر این‌که همان اشخاص را مورد خطاب قرار بدهند، اما نه از این جهت که شخص خود آنان مورد نظر باشد، بلکه از این جهت که جمعیتی هستند دارای صفاتی معین. در صورت اول، خطاب از مخاطبین به غیرمخاطبین متوجه نمی‌شود و شامل آنها نمی‌گردد، نه وعده‌اش و نه وعیدش و نه هیچ چیز دیگرش؛ در قسم دوم، اصلاً اشخاص دخالتی ندارند. خطاب نیز متوجه دارندگان صفات کذایی است که در این صورت به دیگران نیز متوجه می‌شود.

در آیه شریفه، خطاب از قبیل خطاب‌های دوم است که بیانش گذشت. اغلب خطاب‌های قرآنی که یا مؤمنین را مخاطب کرده، و یا کفار را از این قبیل است. همچنین خطاب‌هایی که متضمن بدگویی از اهل کتاب و مخصوصاً یهود است، از این قبیل هستند؛ به مخاطبین بدگویی می‌کند به این‌که نیاکان و اجداد چند پشت قبل ایشان چنین و چنان کردند... مخصوصاً از این قبیل است وعده‌ای که به یهود داده و فرموده: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ» که وعده داده شدگان تا زمان تحقق آن وعده و پیش‌گویی زنده نماندن، و در عین حال، روی سخن با یهود عصر نزول است که شما چنین و چنان می‌شوید. نظیر آن وعده درگفتار ذی‌القرنین است که بنا به حکایت قرآن کریم گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَاةً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» و نیز وعده‌ای که به مردم داده که قیامت قیام می‌کند و بساط حیات دنیوی به وسیله نفخه صور برچیده می‌شود، چنان که فرمود: «ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً» که مؤمنین صالح را به عنوان این‌که مؤمن و صالحند وعده‌ای داده که اشخاص حاضر در زمان نزول آن را ندیدند و مردند، ولی همین که در آخرین روز از روزگار دنیا افرادی صالح و مؤمن شاهد نفخه صور می‌شوند، مجوز این شده که این وعده را به همه صالحان مؤمن در همه اعصار و مخصوصاً افراد حاضر در زمان نزول بدهد. پس حق مطلب این است که اگر واقعاً بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم، آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی عج به زودی منعقد می‌شود، قابل انطباق با هیچ مجتمعی

نیست. (همو: ۱۵۵)

گفتنی است این نظریات مبتنی بر این است که «مِنْ» را تبعیضیه بدانیم - همان طور که اکثریت شیعه و اهل سنت قائلند - اما اگر «مِنْ» را بیانیه قلمداد کنیم، چنان که زمخشری، ابوحیان اندلسی و بیضاوی بر این باورند (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۲۵۱؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۸، ۶۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۴، ۱۱۲) همه مؤمنان صالح مشمول این وعده خواهند بود. بنابراین، حتی اگر فرض کنیم که مخاطب آیه شریفه، صحابه و افراد عصر نزول بوده‌اند، با توجه به بیانیه بودن «مِنْ»، همگی آنان مشمول وعده هستند. بنابراین، اختصاص و انحصار این وعده به خلفا وجهی نخواهد داشت، چنان که در روایت ابی بن کعب و براء بن عازب نیز سخن از همه اصحاب بود. اگر «مِنْ» را بیانیه و خطاب را از نوع خطاب اجتماعی بدانیم، عدم انحصار و اختصاص این وعده به خلفا واضح تر است.^۱

برخی از مفسران اهل سنت نیز - برخلاف مفسرانی همچون فخر رازی، آلوسی و... که قائل به انحصار وعده به خلفا بودند - به عمومیت این وعده تصریح کرده‌اند. ابن عطیه در این باره می نویسد:

فنزلت هذه الآية عامة لأمة محمد ﷺ (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ج ۴، ۱۹۲)

قرطبی نیز پس از بیان دیدگاه ابن عطیه، نظر او را تأیید کرده است (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۲۹۹).

ثعالبی و شوکانی نیز به عمومیت این وعده و نفی انحصار وعده به خلفا معتقدند (ثعالبی، ۱۴۱۸: ج ۴، ۱۹۵؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ج ۴، ۵۵).

این تعارض‌ها و اختلاف‌های اصولی درباره تفسیر آیه محل بحث، به نوبه خود نشان از سستی و ضعف ادله و مستندات کسانی دارد که در پی اثبات امر مهم امامت و خلافت برای خلفا هستند و عجیب این است که با این تعارض‌ها و اختلاف‌ها، کسانی همچون ثعالبی و زمخشری دلالت این آیه شریفه را بر امر خلفا روشن و واضح می دانند.

بنابراین چه بیان شد - صرف نظر از روایات و فرازهای بعدی آیه - از فراز یاد شده نمی توان دریافت که خطاب در این آیه شریفه تنها به صحابه و حاضران در عصر نزول است و وعده نیز به خلفای ثلاثه اختصاص دارد. با در نظر گرفتن روایات و نیز ویژگی‌ها و عبارات آورده

۱. البته همان طور که اکثریت بیان کرده‌اند، «مِنْ» تبعیضیه است. روایات متعددی که ذکر شد و نیز توجه به اوصاف منحصر به فرد قوم موعود که در آیه شریفه بیان شده است، از جمله دلایل این نظر به شمار می رود.

شده در این آیه - که در ادامه خواهد آمد - با وضوح بیشتری به این نتیجه دست پیدا خواهیم کرد.

ب) بررسی فراز «لَيْسَتْ خَلْقَهُمْ فِي الْأَرْضِ»

همان گونه که پیش تر گفتیم، بعضی از مفسران اهل سنت در تلاش برای تطبیق این فراز بر خلفا، فتوحات صورت گرفته در عصر آنان را دلیلی بر استخلافشان برشمرده اند. اما از دیدگاه شیعه، ملازمه ای میان فتوحات صورت گرفته در زمان خلفا با استخلاف آنان وجود ندارد؛ زیرا اصولاً با توجه به روایات بیان شده، این آیه شریفه و اوصاف و ویژگی های آن، ارتباطی با خلفا ندارد، بلکه مربوط به عصر ظهور است. افزون بر این، اگر فتوحات دلیلی بر استخلاف خلفاست، در عصر بنی امیه فتوحات بیشتر و بزرگ تری انجام شد که در این صورت، انحصار استخلاف برای خلفای ثلاثه نادرست خواهد بود و باید آن را برای معاویه و دیگر خلفای اموی نیز قائل شد (طوسی، بی تا: ج ۷، ۴۵۷؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ج ۴، ۴۶). بنابراین، استناد به فتوحات صورت گرفته در زمان خلفا و آن را دلیل قرار دادن برای صحت خلافت خلفا - چنان که جبایی، علاء الدین بغدادی و... تصریح کرده اند - وجهی نخواهد داشت.

افزون بر این، با توجه به روایاتی که به نقل از منابع شیعه و سنی آورده شد، الف و لام کلمه «الارض» الف و لام استغراق بوده و مقصود از آن، همه سرزمین های این جهان است و ارض نمی تواند به یک مکان خاص اختصاص داشته باشد، بلکه همه سرزمین های مسلمین و مشرکین را دربر می گیرد. خداوند در این آیه وعده می دهد که در عصر ظهور، مؤمنان صالح وارث تمام زمین خواهند شد؛ چنان که آیه شریفه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵) به این موضوع اشاره دارد.

۱. اهل سنت درباره آیه ۱۰۵ سوره انبیاء اقوال گوناگون و متعارضی دارند. برخی از آنان ارض را زمین بهشت می دانند و برخی دیگر ارض مقدسه ای که بنی اسرائیل از فرعونیان به ارث بردند. اما در این میان نظر ابن عباس و کلبی درخور توجه است: «عن ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما - أن المراد بها ارض الدنيا يرثها المؤمنون ويستولون عليها وهو قول الكلبي و أيد بقوله تعالى: «لَيْسَتْ خَلْقَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (نور: ۵۵) وأخرج مسلم وأبو داود والترمذی عن ثوبان، قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تعالى زوى لى الأرض فرأيت مشارقها ومغاربها وأن أمتى سيبعلن ملكها ما زوى لى منها» (الوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۹۸؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۱۹۲).

علامه طباطبایی با استناد به مطلق بودن ارض و نفی هرگونه تخصیص می نویسد: «المراد من وراثه الأرض انتقال التسلط على منافعها إليهم واستقرار بركات الحياة بها فيهم، و هذه البركات إما دنيوية راجعة إلى الحياة الدنيا كالتمتع بالصالح بأمتعتها وزيناتها فيكون مؤدى الآية أن الأرض ستظهر من الشرك والمعصية ويسكنها مجتمع بشرى صالح يعبدون الله ولا يشركون به شيئاً كما يشير إليه قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» (نور: ۵۵) وإما أخروية و هي مقامات القرب التي اكتسبوها في حياتهم الدنيا فإنها من بركات الحياة الأرضية و



اما دیگر نکته‌ای که نتایج سودمندی نیز در پی خواهد داشت، درباره نوع و ماهیت استخلافی است که آیه شریفه از آن سخن می‌گوید. تحقیق در آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که استخلاف بر سه نوع است:

نوع اول: استخلاف طبیعی که در آن به جهت نوع خلقت انسان‌ها - که از طریق توالد و تناسل است - نسلی از آیندگان جایگزین نسل پیشین می‌شود و به طور طبیعی، مالک دارایی‌های گذشتگان می‌گردد. علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...» (فاطر: ۳۹) که به همین نوع اشاره دارد می‌نویسد:

کلمه «خلائف» جمع خلیفه است و خلیفه بودن مردم در زمین به این معناست که هر لاحقی از ایشان جانشین سابق شود و سلطه و توانایی بر دخل و تصرف و انتفاع از زمین داشته باشد. همان‌گونه که سابقین بر این کار توانایی و تسلط داشتند و اگر انسان‌ها به این خلافت رسیدند، از جهت نوع خلقتشان است که خلقتی است از طریق توالد و تناسل؛ چون این نوع از خلقت است که مخلوق را به دو گروه سابق و لاحق تقسیم می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۷، ۵۲)

نوع دوم: استخلاف به معنای وراثت از پیشینیان است که در این نوع، خداوند متعال مؤمنان و مستضعفان را وارث سرزمین کفار و فاسدان می‌کند، چنان‌که درباره بنی اسرائیل این نوع استخلاف روی داد:

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * ... قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ * ... وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...» (اعراف: ۱۲۸ - ۱۲۹ و ۱۳۷)

نوع سوم: استخلاف به معنای مقام خلیفه‌اللهی که ویژه انبیا و اوصیاست، همچون استخلاف هارون، داوود و سلیمان که با جعل خاص و منصوب از سوی خداوند متعال است. خداوند متعال درباره داوود علیه السلام می‌فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص: ۲۶)

هی نعيم الآخرة كما يشير إليه قوله تعالى حكاية عن أهل الجنة: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» (زمر: ۷۴) و قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» (مؤمنون: ۱۱). و من هنا يظهر أن الآية مطلقة و لا موجب لتخصيصها بإحدى الوارثتين كما فعلوه... و بالجملة الآية مطلقة تعم الوارثتين جميعاً. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۴، ۳۳۰)

مراد از خلیفه در این آیه شریفه، خلافت خدایی است و در نتیجه با خلافتی که در آیه ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰) آمده منطبق است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۷، ۱۹۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۲۶۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۲، ۱۷۸).

در این نوع از استخلاف، خلیفه باید صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد. پس در نتیجه، خلیفه خدا در زمین باید متخلّق به اخلاق خدا باشد و آن چه خدا اراده می‌کند او اراده کند و آن چه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند و چون خدا همواره به حق حکم می‌کند ﴿وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾ او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نبود، و از آن راه تجاوز و تعدی نکند. بنابراین، مقام خلافت - همان گونه که از نام آن پیداست - تمام نمی‌شود، مگر به این که خلیفه نمایش‌گر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۱۵، ج ۱۷، ۱۹۵).

پس از بیان انواع استخلاف، باید گفت که اکثر مفسران استخلاف در این آیه شریفه را از نوع دوم می‌دانند. طبرسی، شیخ طوسی و... از شیعه، و طبری، زمخشری، میبیدی، ثعلبی، بغوی، واحدی، ابن جوزی و... از اهل سنت همگی در عبارتی مشابه می‌نویسند:

ليستخلفتهم في الأرض أي ليورثتهم أرض الكفار من العرب والعجم، فيجعلهم ملوكها وساستها وسكانها. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۲۳۹؛ طوسی، بی تا: ج ۷، ۴۵۵؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۸، ۱۲۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۲۵۱؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۶، ۵۵۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۷، ۱۱۴؛ بغوی، ۱۴۲۰: ج ۳، ۴۲۵؛ قرشی بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۳، ۳۰۴)

این تفسیری که بیشتر مفسران شیعه و سنی از استخلاف کردند می‌تواند مؤیدی بر مطلب گذشته باشد که الف و لام کلمه «الأرض» الف و لام استغراق و مقصود از آن، همه زمین این جهان است؛ زیرا در عصر ظهور است که مؤمنان صالح، تمام ممالک و سرزمین‌های دنیا را در اختیار خواهند داشت. میبیدی در این باره می‌نویسد:

روا باشد که آیت بر عموم رانند و مراد به این ارض، همه زمین باشد در ديار اسلام که رب العزة بساط اسلام در آن بگسترانند و دود شرک و کفر باطل ادبار خویش برد و مسلمانان را انبوهی دهد، چنان که گفت تعالی و تقدس: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و به قال النبى ﷺ: لا يبقى على الأرض بيت مدر و لا و بر الأادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز أو ذل ذليل، أما أن يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، و أما أن يذلهم فيدينوا لها. (میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۶، ۵۵۹)

اما بر خلاف نظر اکثریت، فخررازی این استخلاف را از نوع سوم قلمداد کرده است و نوشته است:

أما قوله: «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعني كما استخلف هارون ويوشع و داود و سليمان و تقدیر النظم لیستخلفهم استخلافاً کاستخلاف من قبلهم من هؤلاء الأنبياء عليهم السلام. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۴۱۴)

لازمه چنین دیدگاهی این است که خلفای ثلاثه از سوی خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله منصوب باشند و درباره خلافت آنان نصّ جلی و صریح وجود داشته باشد. اما چنین دیدگاهی با عقیده مشهور متکلمان و مفسران اهل سنت از جمله خود فخر رازی در تعارض است؛ بنابراین در مقام پاسخ و دفع اشکال برآمده و می نویسد:

وإن كان من مذهبنا أنه عليه الصلاة والسلام لم يستخلف أحداً بالتعيين ولكنه قد استخلف بذكر الوصف والأمر بالاختيار فلا يمتنع في هؤلاء الأئمة الأربعة أنه تعالى يستخلفهم وأن الرسول استخلفهم، وعلى هذا الوجه قالوا في أبي بكر خليفة رسول الله، فالذي قيل إنه عليه السلام لم يستخلف أريد به على وجه التعيين وإذا قيل استخلف فالمراد على طريقة الوصف والأمر. (همو)

هرچند از دیدگاه مذهب ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را به طور مشخص به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین نکرد، اما از طریق بیان اوصاف خلیفه و واگذاشتن امر انتخاب او به اختیار امت، در حقیقت این استخلاف را انجام داد. بنابراین درباره خلفای اربعه می توان گفت که خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را به خلافت منصوب کرده اند و بر همین اساس است که به ابوبکر می گفتند: «یا خليفة رسول الله». پس اگر گفته شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را برای جانشینی خود قرار نداد، یعنی به نحو تعیین و به طور مشخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را جانشین قرار نداد و اگر گفته شود که جانشینی برای خود معرفی کرده، منظور این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیان اوصاف خلیفه و واگذاشتن امر انتخاب او به اختیار امت، این کار را انجام داده است.

در نقد دیدگاه فخر رازی باید گفت که:

اولاً، در اندیشه معظم اهل سنت - که خود فخر رازی نیز در زمره آنهاست - مطلق وجود نص بدون هرگونه تفصیلی نفی گردیده است و این تفصیل فخر رازی که آن را دیدگاه مذهب خود می داند در کتب متکلمان مشهور و هم مسلک او یافت نمی شود. جرجانی می گوید:

ان طريقة اما النص أو الاجماع بالبيعة، اما النص فلم يوجد لما سيأتي، وأما الاجماع فلم يوجد على غير أبي بكر اتفاقاً من الامة. (جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۵۴؛ تفتنازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۵۵)

فخر رازی خود نیز در کتاب کلامی اش بدون هر گونه تفصیل، وجود نص بر خلافت ابوبکر را مطلقاً نفی می کند و می نویسد:

ان طریق حصول الامامة اما النص أو الاختیار و بطل القول بالنص - علی ما ستأتی
دلالتله - فبقی القول بالاختیار. وکل من قال: طریق الامامة هو الاختیار، قال: الامام
هو ابوبکر. (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۹۳)

دوم این که اگر نصی درباره خلفای ثلاثه وجود داشت و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با بیان اوصافی، آنها را به عنوان جانشین معرفی کرده بود، پس چرا خلفا در برابر انصار و دیگران به این موضوع استناد و احتجاج نکردند؟

سوم، قرآن کریم از انبیا به عبارت «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» تعبیر نکرده است. علامه طباطبایی در این باره نوشته است:

اما این که مراد از آن، خلافت الهی به معنای ولایت و سلطنت الهی، نظیر سلطنت داوود و سلیمان و یوسف عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده باشد، بسیار بعید است؛ چون از قرآن کریم بعید است که از انبیا به عبارت «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» تعبیر فرماید و این تعبیر به همین لفظ یا به معنای آن در بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم آمده، و در هیچ جا مقصود از آن انبیای گذشته نبوده اند با این که گفت وگو درباره انبیای گذشته در قرآن کریم بسیار آمده، بله، در بعضی موارد به عبارت «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ» یا «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي» یا نظیر اینها با اضافه کلمه قبل به ضمیر راجع به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۴)

چهارم، چنان که گفته شد، در این نوع استخلاف، خلیفه باید صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد. خلیفه خدا در زمین باید متخلّق به اخلاق خدا باشد و چون خدا همواره به حق حکم می کند، او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نرود و از آن راه تجاوز و تعدی نکند؛ در حالی که منابع معتبر تاریخی و حدیثی گواه است که سیره خلفای ثلاثه این چنین نبوده است (نک: عاملی، ۱۳۸۳).

پنجم، استخلاف هارون، یوشع، داوود و سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلَام از نوع ذکر و وصف و اختیار نیست، بلکه از نوع تعیین و نصب است. بنابراین تنظیر فخر رازی که درباره «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» می نویسد: «كما استخلف هارون و یوشع و داود و سلیمان» نادرست است.

ج) بررسی فراز «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»

درباره واژه تمکین از بعد لغوی و اصطلاحی باید گفت که این واژه در لغت - همان طور

که آلوسی نیز بیان کرده است - در اصل به معنای استقرار و قرار دادن چیزی در مکان به شمار می‌رود که از لوازم و آثار آن، تثبیت، عظمت، قدرت و... است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۷۲).

تمکین دین نیز عبارت است از این که دین در جامعه مورد عمل قرار گیرد و هیچ کفری جلوگیری نشود و امرش را سبک نشمارند. اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد و درباره آن اختلاف و تخصمی نباشد؛ به طوری که اختلافشان در اصول و سهل انگاری هایشان در اجرای احکام، و عمل به فروع آن، دین آنان را متزلزل نسازد و همواره اجتماعشان از لکۀ نفاق پاک باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۲).

اما آن چه فخر رازی در معنای تمکین دین بیان کرده است، معنای کاملی نیست. ثعلبی و برخی دیگر از مفسران نیز تنها به معنای لغوی اشاره کرده‌اند. در میان مفسران اهل سنت، آلوسی معنای کامل تری از تمکین دین ارائه داده است که ذکر آن گذشت.^۱

با معنایی که درباره تمکین دین بیان شد و نیز با معنای بیان شده از سوی آلوسی، به روشنی درمی‌یابیم که چنین تمکینی هرگز در عصر خلفا صورت نگرفت. در زمان خلفا به ویژه در زمان ابوبکر، آیا - چنان که آلوسی ادعا می‌کند - اهل دین و مسلمین آن قدر در چشم دشمنان بزرگ بودند که موجب یأس و ترس آنان شوند؟ آیا امر دین و عمل به احکام آن با سهل انگاری همراه نبود؟

واقعیت آن است که دشمنان دین هرگز در عصر خلفا - به ویژه در زمان ابوبکر - از نابود کردن دین و اهل آن مأیوس نشدند؛ به گونه‌ای که ده‌ها هزار نفر در زمان ابوبکر از دین خارج گردیدند و برای نابود کردن دین و اهل آن کوشیدند. مسیلمۀ کذاب، اسود عنسی، طلیحه و سجاح که مرتد شدند و ده‌ها هزار نفری که اطراف آنان بودند، با ادعای نبوت و با امید به محق دین و اهل دین، قدم در میدان گذاشتند (ذهبی، بی تا: ج ۳، ۳۹). از بعد عمل به احکام دین نیز وجود بدعت‌ها و در برخی موارد تعطیلی حدود یا قضاوت‌های اشتباه خلفا، به روشنی مسئله سهل انگاری و سبک شمردن دین را نشان می‌دهد که در کتب متعدد شیعه و اهل سنت به موارد زیادی در این باره اشاره شده است (نک: عاملی، ۱۳۸۳).

۱. «و المعنی لیجعلن دینهم ثابتاً مقررأ بأن یعلی سبحانه شأنه و یقوی بتأییده تعالی أركانہ و یعظم أهله فی نفوس أعدائهم الذین یستغرقون النهار و اللیل فی التدبیر لإطفاء أنواره و یستنھضون الرجل و الخیل للتوصل إلی إعفاء آثاره فیکونون بحیث ییأسون من التجمع لتفریقهم عنه لیذهب من البین و لا تکاد تحدثهم أنفسهم بالحیلولة بینهم و بینہ ليعود أثراً بعد عین». (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۹۴)

با وجود این حوادث، چگونه می‌توان قائل به تمکین دین در زمان خلفا شد؟
به نظر می‌رسد چنین تمکینی تنها در عصر ظهور است که محقق خواهد شد، همان‌گونه که روایات نیز همین را بیان می‌کردند. طبرسی در این باره چنین می‌گوید:

﴿وَلْيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ یعنی دین الإسلام الذی أمرهم أن یدینوا به
و تمکینه أن ینظروه علی الدین کله کما قال زویت لی الأرض فأریت مشارقتها و مغارها
و سیبلغ ملک أمتی ما زوی لی منها. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۲۳۹: کاشانی، ۱۴۲۳: ج ۴، ۵۳۰)

طبرسی پس از این سخن و نیز بعد از آوردن روایاتی که تحقق وعده را منحصر در عصر
ظهور می‌دانند، تصریح می‌کند که تمکین دین به طور مطلق تا کنون رخ نداده است.
وی می‌نویسد:

فإن التمکین فی الأرض علی الإطلاق لم یتفق فیما مضی فهو منتظر لأن الله عزاسمه
لا یخلف وعده. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۲۴۰: کاشانی، ۱۳۳۶: ج ۶، ۳۱۴: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۳، ۳۰۵؛
طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۵)

ابوالفتوح رازی نیز در این زمینه می‌گوید:

أما قوله تعالى: ﴿وَلْيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾، اگر تمکن بر دین، بر حد آن
خواستند که امروز است و در عهد صحابه بود، و این و مانند این در عهد رسول ﷺ بود
و اگر بیش از آن خواست تمکینی کلی چنان‌که وعده داد فی قوله تعالى: ﴿لِيُظَاهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كَلِمَةً﴾، نه آن روز بود و نه امروز است. آن روز خواهد بود که رسول ﷺ
گفت: يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. (رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۴، ۱۷۲)

افزون بر مفسران شیعه، برخی مفسران اهل سنت نیز همسو با مطالب فوق و روایات فریقین
- که تحقق وعده را منحصر در عصر ظهور می‌دانستند - تمکین دین را اظهار و غلبه آن بر سایر
ادیان می‌دانند. ابن جوزی در این باره می‌نویسد:

قوله تعالى: ﴿وَلْيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ وَهُوَ الإسلام﴾، و تمکینه: إظهاره علی کل دین.
(قرشی بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۳، ۳۰۴: سیوطی - محلی، ۱۴۱۶: ۳۶۰)

ابن ابی‌زمینین^۱ نیز در تفسیر خود نوشته است:

۱. «ابن ابی زَمِينين (۳۲۴ - ۳۹۹) محمد بن عبد الله بن عيسى المزمي، أبو عبد الله، المعروف بابن أبي زمينين: فقيه مالكي،
من الوعاظ الأديباء. من أهل البصرة. سكن قرطبة، ثم عاد إلى البصرة، فتوفى بها، سئل: لم قيل لكم بنو أبي زمينين؟ فقال: لا
أدرى. له كتب كثيرة في الفقه و المواعظ، منها "أصول السنة - خ" و "منتخب الأحكام - خ" و "تفسير القرآن - خ" في
القرويين». (زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۶، ۲۲۷)

﴿وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ أي: سينصروهم بالإسلام حتى يظهرهم على الدين كله فيكونوا الحكام على أهل الأديان. (ابن ابی زینین، بی تا؛ ج ۱، ۴۷۱)

وی سپس در تأیید نظر خود روایت مقدار را نقل می کند:

سمعت رسول الله يقول: لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وب، إلا أدخله الله كلمة الإسلام بعز عزيز أو ذل ذليل؛ إما يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، وإما يذلهم فيدينون لها. (همو)

قرطبی نیز همچون ابن ابی زینین به دنبال فراز محل بحث به روایت مقدار اشاره می کند و می نویسد:

﴿وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ وهو الإسلام، كما قال تعالى: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳) وروى سليم بن عامر عن المقداد ابن الأسود قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما على ظهر الأرض بيت حجر ولا مدر إلا أدخله الله كلمة الإسلام... (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۳۰۰)

در تفاسیر اهل سنت این نظر منقول از ابن عباس است. بغوی، میبیدی و دیگران نوشته اند:

قال ابن عباس: يوسع لهم في البلاد حتى يملكوها ويظهر دينهم على سائر الأديان.^۱
(بغوی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۴۲۵؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۶، ۵۶۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ج ۴، ۵۵)

۱. درباره آیه اظهار دین، یعنی آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه: ۳۳) اقوال متعددی در تفاسیر اهل سنت وجود دارد. از ابوهریره، جابر بن عبدالله انصاری، ضحاک و سدی روایت شده است که همگی اظهار دین را غلبه اسلام بر سایر ادیان در آخر الزمان (وقت خروج امام مهدی عج یا وقت نزول حضرت عیسی عج) می دانند، به طوری که همه تابع اسلام می شوند. این روایات عبارتند از:
«أخرج سعيد بن منصور و ابن المنذر و البيهقي في سننه عن جابر رضي الله عنه في قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قال: لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودى و لا نصرانى صاحب ملة الا الإسلام حتى تأمن الشاة الذئب و البقرة الأسد و الإنسان الحية و حتى لا تقرض فأرة جراباً و حتى توضع الجزية و يكسر الصليب و يقتل الخنزير و ذلك إذا نزل عيسى بن مريم عج. (سيوطي، ۱۴۰۴: ج ۳، ۲۳۱)

«عن أبي هريرة في قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قال: حين خروج عيسى بن مريم. حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا حميد بن عبد الرحمن، عن فضيل بن مرزوق، قال: ثنى من سمع أبا جعفر: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قال: إذا خرج عيسى عج اتبعه أهل كل دين». (طبري، ۱۴۱۲: ج ۱۰، ۸۲)

«قال أبو هريرة و الضحاک: هذا عند نزول عيسى عج. و قال السدي: ذاك عند خروج المهدي، لا يبقى أحد إلا دخل في الإسلام أو أدى الجزية». (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۸، ۱۲۲)

«وقوله ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾ قال أبو هريرة و أبو جعفر محمد بن علي عج و جابر بن عبدالله ما معناه: إن الضمير عائد على الدين و إظهاره عند نزول عيسى بن مريم و كون الأديان كلها راجعة إلى دين الإسلام فذلك إظهاره». (ابن عطية، ۱۴۲۲: ج ۳، ۲۶)
اما روایات شیعی در این که این آیه مربوط به عصر ظهور است اتفاق دارند (نک: حویزی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۲۱۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۷۷۰).

بنابراین تمکین دین به معنای واقعی کلمه نه در عصر خلفا، که تاکنون نیز محقق نشده است. بر اساس روایات متعدد شیعه و اهل سنت و با توجه به اطلاق تعبیر فراز محل بحث و نیز معنای لغوی و اصطلاحی که از تمکین دین بیان شد، این تمکین در عصر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه محقق خواهد شد.

د) بررسی فراز «وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا»

این فراز از آیه شریفه نیز به خوبی دیدگاه شیعه را تأیید می‌کند؛ چراکه رفع خوف و امنیت کامل در عصر هیچ یک از خلفای ثلاثه و حتی در زمان حکومت امام علی علیه السلام به وجود نیامد و تنها پس از تثبیت و استقرار دین و غلبه آن بر سایر ادیان در عصر ظهور است که جهانیان شاهد چنین امنیتی خواهند بود.

اما محدود کردن خوف، به ترس از دشمنان خارجی - همان طور که برخی مفسران اهل سنت بدان قائلند - وجهی ندارد؛ چون لفظ آیه مطلق است و هرگونه خوفی - اعم از ترس از دشمنان خارجی و داخلی - را دربر می‌گیرد. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

مراد از تبدیل خوفشان به امنیت این است که امنیت و آرامش بر مجتمع آنان سایه بیفکند، به طوری که نه از دشمنان داخلی بردین و دنیای خود بترسند و نه از دشمنان خارجی؛ چه این دشمنی‌ها علنی باشد و چه پنهانی. و این که بعضی از مفسران گفته‌اند: «مراد، تنها ترس از دشمنان خارجی است، همچنان که همه ترس مسلمانان صدراول از کفار و مشرکان بود که می‌خواستند نور خدا را خاموش کنند و دعوت الهی را باطل سازند» حرف صحیحی نیست و دلیلی برگفتار خود ندارند؛ چون لفظ آیه مطلق است و هیچ قرینه‌ای که مدعای آنان را اثبات کند در آن نیست. علاوه بر این، آیه شریفه در مقام امتنان است، و این چه مثنی است که خدا بر جامعه‌ای بگذارد که دشمن خارجی را بر آنان مسلط نکرده، در حالی که داخل آن جامعه را فساد احاطه کرده باشد، و از هر سو بلاهای گوناگون آن جامعه را تهدید کند؛ نه امنیتی در جان و نه در عرض و نه در مال خود داشته باشند؛ تنها قدرت حاکمه بر آن اجتماع حریت دارد و طبقه ستمگر در رفاه و پیشرفت باشند؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۵)

از آن جا که به گواهی تاریخ، در زمان خلفا - به ویژه در زمان عثمان و امام علی علیه السلام - امنیت کاملی که مسلمانان از تمام خوف‌ها در امان باشند و از دشمنان بیرونی و داخلی هراسی نداشته باشند، وجود نداشته است، تلاش بعضی از مفسران اهل سنت در تطبیق این ویژگی بر عصر خلفای اربعه - یا تنها بر عصر خلفای ثلاثه - ناپذیرفتنی و مردود است.

گویا در زمان امام صادق علیه السلام ناصبی ها معتقد بودند که تمکین دین و امنیت کامل در زمان خلفای اربعه وجود داشته است و این آیه را بر آنان تطبیق می داده اند. مفضل بن عمر می گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، این نواصب گمان کنند که این آیه درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم السلام نازل شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «نه، خدا دل های ناصبان را هدایت نکند! در چه زمانی بوده است که دین خدایسند و مورد رضایت رسول صلی الله علیه و آله پابرجا بوده است و فرمان خدا در میان امت منتشر بوده و ترس در دل ها نبوده و شک در سینه ها وجود نداشته؟ در عهد کدام یک آنان چنین بوده و یا در عهد علی علیه السلام با این که مسلمانان از دین برگشته و فتنه هایی که در دوران آنها به پا خاست و جنگ هایی که میان آنان و کفار به وقوع پیوست.» سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرًا» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۵؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۷)

این حدیث شریف بر این تصریح دارد که رفع خوف و امنیت کامل در دوران هیچ یک از خلفای اربعه وجود نداشته است.

اما آن چه در پایان بررسی این آیه شریفه باید گفت، توجه به عبارت «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۱ است.

مفهوم جمله «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» این است که هدف نهایی از استخلاف، تمکین و تثبیت آیین حق و گسترش امن و آرامش، همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش بیان شده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي» (ذاریات: ۵۶). عبادتی که مکتب عالی تربیت انسان ها و پرورش دهنده روح و جان آنهاست، عبادتی که خدا از آن بی نیاز است و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند. در این آیه شریفه، خداوند متعال کلمه «شَيْئًا» را در سیاق نفی، نکره آورده که خود بر نفی شریک به طور اطلاق دلالت می نماید و این نکته را افاده می کند که مراد از عبادت، خداپرستی خالص است؛ به گونه ای که هیچ تردیدی از شرک - چه شرک جلی و چه شرک خفی - در آن راه نداشته باشد. و خلاصه معنا این می شود که خدا مجتمع آنان را

۱. «جمله (يَعْبُدُونَنِي) استثنایه علی الأرجح فلامحل لها و كأنها جواب لسؤال مقدر ای ما بالهم فقیل يعبدوننی و اختار بعض المعربین أن تكون حالاً من مفعول وعد أي وعدهم الله ذلك فی حال عبادتهم و إخلاصهم فمحلها النصب أو حال من مفعول لیستخلفنهم. و جمله (لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) بدل منها و لك أن تجعلها حالاً من فاعل يعبدوننی أي يعبدوننی موحدين و هو جيد و هو لك أن تجعلها استثنایه كسابقتها». (درویش، ۱۴۱۵: ج ۶، ۶۴۳)

مجتمعی ایمن می‌سازد، تا در آن جز خدا هیچ چیز دیگری پرستش نشود. با این اوصاف، بدیهی است که در عصر خلفا هرگز جامعه آن زمان به این مقصد والا دست پیدا نکرد و تنها در زمان امام مهدی علیه السلام است که جهان شاهد جامعه‌ای کاملاً توحیدی خواهد بود. علامه طباطبایی می‌نویسد:

این مجتمع طیب و طاهر، با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد، هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده، ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی علیه السلام خواهد بود؛ چون اخبار متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام دربارهٔ ویژگی‌های آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد... پس حق مطلب این است که اگر واقعاً بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم (و همهٔ تعصبات را کنار بگذاریم) آیهٔ شریفه جز با اجتماعی که به وسیلهٔ ظهور مهدی علیه السلام به زودی منعقد می‌شود قابل انطباق با هیچ اجتماعی نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۵)

نتیجه

تطبیق آیهٔ شریفهٔ «استخلاف» به عصر خلفا، اجتهادی نادرست از سوی برخی تابعین همچون ابوالعالیه بوده و این نظر در میان صحابه جایگاهی ندارد. روایات مورد استناد اهل سنت برای اثبات خلافت ابوبکر - برخلاف ادعای آلوسی - ضعیف، همراه با تناقض و استنادناپذیرند.

خطاب در این آیهٔ شریفه، به حاضران در عصر نزول اختصاص ندارد، بلکه خطاب به مسلمانان در همهٔ اعصار است که به بعضی از آنان که دارای ایمان و عمل صالحند وعدهٔ استخلاف و... داده شده است.

تمکین دین به معنای واقعی کلمه در عصر خلفا محقق نشد و تاکنون نیز محقق نشده است. بر اساس روایات متعدد شیعه و اهل سنت و با توجه به اطلاق تعبیر فراز محل بحث و نیز با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی که از تمکین دین بیان شد، این تمکین در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام محقق خواهد شد. رفع خوف و امنیت کامل در عصر هیچ یک از خلفای ثلاثه و حتی در زمان حکومت امام علی علیه السلام به وجود نیامد و تنها پس از تثبیت و استقرار دین و غلبهٔ آن بر دیگر ادیان در عصر ظهور است که جهانیان شاهد چنین امنیتی خواهند بود. بنابراین، این آیهٔ شریفه با مسئلهٔ خلافت خلفا ارتباطی ندارد و ادلهٔ اهل سنت در اثبات امامت و خلافت خلفا مخدوش است.

بر اساس احادیث شیعی و برخی روایات اهل سنت که با ظاهر آیه شریفه نیز توافق و سازگاری دارند، قوم موعود، ائمه اطهار علیهم السلام و امام مهدی علیه السلام و یاران آن حضرتند. در این احادیث وقوع این وعده در صدر اسلام ابطال شده است و وعده را به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اختصاص می‌دهد. این وعده در آخرالزمان در حق همه ائمه علیهم السلام به نحو حقیقت به وقوع خواهد پیوست. بدین صورت که مطابق با روایات متواتر، ائمه اطهار علیهم السلام در آخرالزمان رجعت خواهند کرد و وعده‌های خداوند متعال در این آیه شریفه (وعده استخلاف، تمکین دین و امنیت کامل) برای آنان و اصحاب و شیعیانشان به طور تمام و کامل صورت خواهد پذیرفت.

منابع

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن ابی زینین، محمد بن عبدالله، *تفسیر ابن ابی زینین*، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. ابن عدی، عبدالله بن عبدالله، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۴. ابن جزی، محمد بن احمد، *التسهیل لعلوم التنزیل*، بیروت، شرکت دارالرقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶ق.
۵. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر والتنویر*، بی جا، بی نا، بی تا.
۶. ابن عباس، عبدالله، *تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس*، بیروت، دارالجیل، بی تا.
۷. ابن عجیبه، احمد بن محمد، *البحر المدید*، قاهره، انتشارات دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
۸. ابن عراقی، ابوزرعہ احمد بن عبدالرحیم، *المدلسین*، قاهره، دارالوفاء، ۱۴۱۵ق.
۹. ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، *احکام القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰. ابن عطیہ، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۲۲ق.
۱۱. ازدی مروزی، مقاتل بن سلیمان بن بشیر، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۱۲. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۳. باقری، شیخ جعفر، *الخلفاء اثنا عشر*، قم، نشر ستاره، ۱۴۲۷ق.
۱۴. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الکبیر*، بی جا، بی نا، بی تا - الف.
۱۶. _____، *صحیح البخاری*، قاهره، موقع وزارة الأوقاف المصرية، بی تا - ب.
۱۷. بزار، ابوبکر احمد بن عمرو، *مسند البزار (البحر الزخار)*، بیروت، مؤسسة علوم القرآن، ۱۴۰۹ق.
۱۸. بغدادی، علاء الدین علی، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۹. بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۲۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۲۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۲۲. ترمذی، محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۳. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۲۴. ثعالبی، عبدالرحمن، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۲۵. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۶. جرجانی، میر سید شریف، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
۲۷. جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۲۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۲۹. حر عاملی، محمد بن حسن، *الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة*، تهران، انتشارات نوید، ۱۳۶۲ش.
۳۰. حرّانی، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه، *منهاج السنة النبویة*، قاهره، مؤسسه قرطبة، ۱۴۰۶ق.
۳۱. حسکانی، عبیدالله بن احمد، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۲. حمیدی، محمد بن فتوح، *الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم*، بیروت، دار النشر - دار ابن حزم، ۱۴۲۳ق.
۳۳. حویزی، عبد علی بن جمعه، *نور الثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۳۴. خزاز رازی، علی بن محمد، *کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر*، قم، نشر بیدار، ۱۴۰۱ق.
۳۵. درویش، محی الدین، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه، دارالارشاد، ۱۴۱۵ق.
۳۶. دمشقی (ابن کثیر)، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۳۷. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد

- البجاوی المجلد، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، بی تا.
۳۸. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۳۹. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *الاربعین فی اصول الدین*، قاهره، مكتبة الكليات الازهرية، ۱۹۸۶م.
۴۰. _____، *مفاتيح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۱. رازی (ابن ابی حاتم)، عبدالرحمن بن محمد، *الجرح والتعديل*، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۲. _____، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مكتبة نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۹ق.
۴۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت، دارالعلم - الدار الشامية، ۱۴۱۲ق.
۴۴. زركلی، خیرالدین، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین و المستشرقین*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هشتم، ۱۹۸۹م.
۴۵. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۴۶. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، *سنن ابی داود*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۴۷. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، *تفسیر سورآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
۴۸. سیوطی - محلی، جلال الدین، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۴۹. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتاب خانة آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۵۰. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش.
۵۱. شریف مرتضی، علی بن الحسین، *الشافی فی الامامة*، تهران، مؤسسة الصادق علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۵۲. شوشتری، قاضی نورالله، *احقاق الحق وازهاق الباطل*، قم، کتاب خانة آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ق.
۵۳. _____، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة*، تهران، انتشارات نهضت، ۱۳۶۷ش.
۵۴. شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر - دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.

۵۵. شببانی، احمد بن حنبل، *مسند*، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۵ق.
۵۷. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الكبير*، موصل، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۰۴ق.
۵۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۶۰. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۶۱. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۶۲. _____، *الغیبة للحجة*، قم، دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۶۳. عاملی، شرف الدین، *اجتهاد در مقابل نص*، ترجمه: علی دوانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۶۴. عسقلانی (ابن حجر)، ابو الفضل احمد بن علی، *تعریف اهل التقديس بمراتب الموصوفین بالتدلیس*، اردن، مكتبة المنار، بی تا - الف.
۶۵. _____، *تهذیب التهذیب*، بی جا، بی نا، بی تا - ب.
۶۶. عیاشی، محمد بن مسعود، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۶۷. قرشی بغدادی (ابن جوزی)، ابو الفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۲۲ق.
۶۸. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
۶۹. قشیری نیشابوری، ابو الحسین، *صحیح مسلم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۷۰. کاشانی، ملا فتح الله، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۷۱. _____، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتاب فروشی علمی، ۱۳۳۶ش.
۷۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۷۳. ماوردی، علی، *النکت والعیون*، بیروت، المكتبة الثقافية، ۱۴۲۸ق.
۷۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۷۵. مزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن ابوالحجاج، تهذيب الكمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق.
۷۶. مظفر، محمد حسين، دلائل الصدق، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۲۲ق.
۷۷. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، تفسير القرآن المجيد، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ۱۴۲۴ق.
۷۸. ميدي، احمد بن ابى سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۷۱ش.
۷۹. نجارزادگان، فتح الله، بررسى تطبيقى تفسير آيات مهدويت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ش.
۸۰. نعمانى، محمد بن ابراهيم، الغيبة، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
۸۱. نسفى، عبدالله، تفسير النسفى، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۰۲ق.
۸۲. نيشابورى، نظام الدين، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۶ق.
۸۳. هيثمى كوفى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۷م.